

باور خردمند: ایمان نیاوردن است

در جهان امروز دیدگاه کسانی را، از هنگام زادن در تنگنای مکتبی به نام دین، زندانی می‌سازند، به طوریکه در این کسان امکان رشد اندیشه، فراسوی آن زمینه‌ی فکری، بسیار ناچیز است. سخن از پیروی بی‌چون و چرا از رهبر، پیشوا، مرشد یا ایدئولوژی و مکتبی است که این کسان به آن ایمان دارند. البته مفهوم ایمان با باور داشتن گفتاری در مورد پدیده‌ای برابر نیست. ایمان با ارج نهادن به گفتار خردمندانی که با آگاهی در درون کسی جایگزین می‌شود و پرورش می‌یابد یکسان نیست، زیرا که فرد آن گفتار را سنجیده و باور خود ساخته است. همان سان که ساختار جهان بینی خردمندان از ارزشهایی است که او از گفتار دیگران برداشت کرده و در اندیشه‌ی خود پرورش داده است.

انسانی را که الله از لجن خون خلق می‌کند تاریک و نابخرد است. بدیهی است که چنین موجودی خود توانایی و حتا اختیار سنجش ارزشها را ندارد و نیاز به رسول الله دارد تا او را به راهی که خالق او می‌خواهد براند. این است که این کسان باید به احکام و شریعتی که به آنها امر می‌شود ایمان بیاورند.

برخی از این کسان که ننگ بردگی الله را نمی‌پذیرند، چون به دیدگاه تنگ ایمان خو گرفته‌اند، از گسترش نیروی اندیشه‌ی انسان بی‌خبرند. آنها برای رهایی از بردگی الله خود را در دام ایدئولوژی دیگری، که پیش نویس شده باشد، گرفتار می‌کنند. به زبانی دیگر: این کسان به سبب تنگ نگری و ناتوانی خود، به اندیشه و گفتار کسانی دیگر، آزادانه، ایمان می‌آورند و جهان را با چشمان کسان دیگری می‌بینند، یعنی پیرو مکتب و مسلک پیشوایی می‌شوند.

انسان با ایمان به پیروی از ایمانش می‌اندیشد و نهال خود اندیشی در درون او می‌خشکد. او به جهان هستی از راه ایمانش می‌نگرد، دورنمای جهان را تنها در راستای این روزنه می‌بیند و پدیده‌های هستی را با معیارهای ایمانش ارزشیابی می‌کند. او تنها بخشی از هستی را آنهم به کاستی، در این سو و راستا، می‌بیند ولی از پهنای هستی بی‌خبر می‌ماند. کسی که برای ارزشیابی پدیده‌ای از پیشوایی ترازوی سنجش خود را وام گرفته است، سنجشگری است فرمانبردار، نیازی به برانگیختن خرد خود ندارد، او با اندیشه‌ی خودش پدیده‌ای را ارزشیابی نمی‌کند. از آن روی که هیچ شریعت یا ایدئولوژی هم بدون کاستی وجود ندارد، تا همیشه پاسخگوی نیازهای همگان باشد، این است که پیروان هر ایمان گسترش اندیشه را کفر یا دشمن خود می‌پندارند. چون هر نوآوری، که زاییده خرد باشد، با ایمان آنها سازگار نیست. انسان با ایمان توانایی آن را ندارد که معیارهای ایمان خود را بسنجد و بدون ایمان، خود را سرگردان و گم گشته می‌بیند. همه‌ی تلاش روشنفکر با ایمان بر آن است که معیارهای سنجش خود را، که از ایمانش برآمدند، نجات دهد. او انگیزه و آرمانهای خود را، در روند دگرگونی جهان، فراموش می‌کند یا ندیده می‌گیرد.

مردمی که بازار سودآور خود را در ناتوانی و نابودی سوداگران دیگر می‌بینند، کشتار دگراندیشان را نیز با همین میزان می‌سنجد. هر پدیده‌ای که به سود آنها بیفزاید نیک و هر چه که از سود آنها بکاهد بد می‌پندارند. پس جای شگفتی نیست که جهان امروز هم در شناسایی بنیادهای ترور در شریعت اسلام ناتوان مانده است.

کشورهای "آزاد" یا کشورهای "آزاد انگار و آزادگردان"، به دم بینی، خودبینی، سودجویی و ساده انگاری مردمان ایمان دارند. حکومت‌های این کشورها بر آن گمانند که می‌توانند همگان را از راه سودبخشی به گماشتگی خود برگمارند. این کشورها از پنجره‌های ایمان خود، به گفتار و رفتار مردمان دیگر می‌نگرند، هر پدیده و کرداری را تنها در راستای پندار خود بررسی می‌کنند. آنها از شمشیر اسلام بر ضد سوسیالیسم و کمونیسم استفاده می‌برند ولی انگیزه‌ی مجاهدین را با خواسته‌های خود برابر می‌پندارند. اکنون که خود را با همان شمشیری که خود تیز کرده‌اند روبرو می‌بینند به دنبال دشمنان نادیدنی، که در اصل در ایمان مسلمانان نهفته است، می‌گردند و برای مبارزه با آنها به پرورش مارهای دیگری در آستین خود می‌پردازند.

اگر اندکی به بیانیتهای مجاهدین اسلامی، در سرزمینهای روسیه، افغانستان، عراق، عربستان و دیگر کشورهای اسلامزده بنگریم می‌بینیم که فریاد، کردار و خشم مجاهدین در همه جا بر ضد مشرکین و کسانی است که به اسلام ایمان نیاورده‌اند. با سخنی کوتاه می‌توان گفت، آنها از اوامر قرآن اطاعت و در اجرای آن اوامر ایمان خود را نشان می‌دهند. سخن مجاهدین از الله، اسلام، مسلمان و از کافر و مشرک است و گفتگویی از ملیت، کشور، فرهنگ، زبان یا انسان و انسانیت نیست. در حالیکه گزارشگران جهان دمکراسی، گفتار مجاهدین را از راه ایمان خود می‌شنوند. این گزارشگران که مفهوم جهاد در اسلام را نمی‌فهمند از کشور، حکومت، ملیت و مردمانی سخن می‌گویند که از دیدگاه خود می‌بینند. آیا این کشورها، که با ترور اسلامی درگیر هستند، با همه‌ی توانایی که، در بررسی کردار مردمان، دارند از فهم احکام اسلامی و شعارهای مجاهدین ناتوانند؟ یا شیوه‌ی مجاهد پرور به کردار تروریست ساز، اسلام را در سوی خواسته‌های خود می‌دانند؟ آیا این مردمان دموکرات، شعار "لا اله الا الله" و نقش شمشیر را روی بیرق عربستان نمی‌بینند؟ آیا نعره‌ی "الله اکبر" مجاهدین را هنگام کشتار کودکان و سنگسار زنان نمی‌شنوند؟

بلی گردانندگان کشورهای "آزاد" آزادانه می‌بینند، می‌شنوند و بررسی می‌کنند ولی از دیدگاه ایمان خودشان. آنها در سامان شهروندی کشوری دخالت نمی‌کنند، مگر آنکه با سود یا زیان خودشان برخورد داشته باشد. چون هر کدام از این کشورها، آزادند، جنگ و کشتار دیگران را در ایمان خود آمیخته‌اند، با ایمان خود برای سودآوری، سرکوب دیگران را خلاف آزادی نمی‌دانند. اکنون هم این کشورها، انگیزه‌ی هر کردار نامردمی را، کشتار جمعی مردمان را بدست مجاهدین شهادت طلب، با خواسته‌های پنهانی خود، که سود پرستی است، برابر می‌پندارند. آنها ایمان دارند که همه‌ی پدیده‌های اجتماعی را می‌شناسند. آنها هجوم مسلمانان باایمان را، که "جهاد" به امر الله علیه کسانی که به الله ایمان نیاورده‌اند است، با پیکار مردمی که برای آزادی یا استقلال تلاش می‌کنند یکی می‌پندارند. آنها در ذهن خود تفاوتی بین مفهوم "لا اله الا الله" (نیست الهی به جز الله) با ایمان به یکتاپرستی نمی‌بینند. این است که می‌گویند: هر کس آزاد است به هر چه که می‌خواهد ایمان داشته باشد. اینکه در اسلام، آزادی ایمان و اندیشه‌ی دیگری به جز ایمان به اسلام وجود ندارد برای کشورهای "آزاد" و آرزومندان دمکراسی در خور پژوهش و بررسی نیست.

آنها می‌پندارند که گروهی تندرو برای بیرون راندن ارتش بیگانگان، از عراق، گروگانها را سر می‌برند یا برای رسیدن به استقلال در چین جان کودکان را به آتش می‌سپارند. آنها نمی‌توانند درک کنند که هر آنکس به الله ایمان نیاورده کافر و مشرک است و ریختن خون کافرها بخشی از عبادت الله است. آنها نمی‌دانند که اگر مسلمانان توانایی داشتند همه‌ی نامسلمانان را گردن می‌زدند. آنها مفهوم شمشیر اسلام را نمی‌دانند و آنرا به مسخره می‌گیرند چون خود را صاحب جنگ افزارهای نیرومند تری می‌دانند.

روشنفکران به روشنی می‌بینند که حکومت عربستان و ایران کردار تروریستها را سازمان می‌دهند. چرا از خود نمی‌پرسند که آیا عربستان قصد استعمارگری و بهره‌گیری از مردمان دیگر را دارد؟ آیا حکومت ایران قصد تصاحب اسرائیل را دارد که که جوانان فلسطین را برای مردن و کشتن می‌پروراند؟ البته در اینگونه ستمکاریها همیشه آز و نیاز پول پرستان نهفته است ولی نادانی مجاهدین، که ابزارهای جاندار آنها هستند، به ماهیت اسلام بستگی دارد.

اگر به برخی از منشورهای گروههای آزادی خواه ایرانی بنگریم، می‌بینیم که بیشتر آنها آرمان خود را بر آزادی برای همه‌ی دینها، آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی در گسترش هراندیشه بنا نهاده‌اند. این روشنفکران امیدوارند که مردم بتوانند، به کمک آگاهی‌های خود، نیک و بد را شناسایی کنند و در این پندار هستند که دین پدیده‌ای شخصی و جدا از حکومت خواهد بود.

اگر اندکی به گفتار آنها نگاه کنیم می‌بینیم که هنوز همه‌ی خواسته‌های این آزادی خواهان حتا در زهدان آرزو هم پرورش نیافته‌اند. برای نمونه: "آزادی برای همه‌ی دینها"، آیا همه‌ی دینها باورهای یکدیگر را تحمل می‌کنند، آیا دین اسلام هستی دین و یا خدایی را به جز الله می‌پذیرد، آیا اسلام که بر ما ایرانیان حکم می‌راند آماده‌ی کناره‌گیری از حکومت می‌شود. "آزادی بیان"، آیا "بیانی" که برای سرکوبی "آزادی بیان" بلند می‌شود "آزاد" است. آیا

فتوای فقیه که برای کشتار دگراندیشان صادر می‌شود یک بیان است یا امر به کشتن آزادی است. " آزادی قلم"، آیا قلمی که در دروغ و مردم فریبی کوشا است آنهم باید آزاد باشد. آیا در هزار و چهارصد سال گذشته قلمی که قرآن را نقد کند آزادی داشته است. چگونه می‌توان نرمی گفتار پیروان اسلام را باور کرد که آزادی را تنها برای یک دین (اسلام)، یک خدا (الله)، یک اندیشه (احکام شریعت) سزاوار می‌دانند. چگونه می‌توان چنین خودبینی و خود پرستی را در جامعه‌ی دموکراسی تصور کرد. چگونه می‌توان با چنین پیروانی هم پیمان شد، پیروانی که در ایمان آنها نیرنگ و دروغ در راه الله ستایش می‌شود.

تا زمانی که روشنگران، آزادیخواهان و نیکوکاران جهان، به بُن داده ها و پیامدِ نظرگاه اسلامی توجه نکنند و راست منشی را برای برانداختن خودکامی و انحصار طلبی الله به کار نیندند از کشتار غیر مسلمانان بدست مجاهدین مسلمانان کاسته نخواهد شد.

پیامی از نیاکان ایران

(باراه گشایی وحشی بافقی)

بخردان شرح نگون بختی ایران شنوید
 نای نیکان و ستمکاری دزدان شنوید
 مزدهی فروهر از دیده‌ی گریان شنوید
 باتگ نامردمی از ملک دلیران شنوید
 شرح افسانه‌ی ایران به سخن نتوان کرد
 اشک از شمع فرو مرده روان نتوان کرد

آن زمان دادگری چشمه‌ی بیداران بود
 افسر مهر و خرد جلوه گر دوران بود
 بند خفت به گریبان ستمکاران بود
 ماه و خورشید نوازشگر دلداران بود
 کوروش آزادی جان را به جهان می‌نفرخت
 آتش از سینه‌ی دریا شده‌اش می‌افروخت

رسم نیکی به جهان شوک دریاوش بود
 راستی گوهر شبتاب و دلش آتش بود
 ساز رامشگر مردم همه جا دلکش بود
 ماه پیکان زد در بازوی آن آرش بود
 تخت جمشید نشان از دل گسترده‌ی اوست
 بیستون دفتر اشعار پراکنده‌ی اوست

آنچه آسودگی آرد هنر آغاز بساخت
 دراندیشه‌ی خود را به خرد باز بساخت
 ماه در یاری سیمرغ به پرواز بساخت
 نخبگانی همه زایید و سرافراز بساخت
 آنکه از سنگ، گوهر ساخت جدا ایران بود
 بند اندیشه‌ی خود کرد رها ایران بود

پیشه و کار، نشان و هنر جمشید است

جشن نوروز سرآغاز ره خورشید است
 فروهر بر چمنش مشک ختن پاشید است
 د شتزارش به تن خاک روان بخشید است
 به ستم، ارّه‌ی تازی، تن جمشید برید
 مار از شانهای ضحاک روانش نوشید

مام ایران به دلش فرّ فریدون می‌داشت
 کاوه و گرز گران لشکرافزون می‌داشت
 آنکه از کرده‌ی ضحاک دل از خون می‌داشت
 مژده‌ی فتح و ظفر از مه گردون می‌داشت
 آن زمان داد به بی‌داد امان می‌نسپرد
 گوی چوگان ز سواران فلک در می‌برد

رنج ما با دم سیمرخ مداوا می‌شد
 زال دلداده، دلش غرق تمنا می‌شد
 خشم بیگانه اگر باز توانا می‌شد
 رستم از بهر پداوند مهیا می‌شد
 دیگه سیمرخ به همیاری ما پر نزند
 تاج بر تارک هر افسر مهتر نزند

ما همه قصه‌ی دارا و سکندر خوانیم
 ننگ خود را به ستم بر سر دفتر خوانیم
 شور بختی خود از پیک بد اختر خوانیم
 دیده‌ی تنگ دلان را مه بهتر خوانیم
 دفتر عشق که در کینه‌ی اسکندر سوخت
 آنچه زرتشت ز آموزه‌ی اختر آموخت

آن زمان عرصیه جولان زنان تنگ نبود
 اشک، آغشته‌ی خونابه‌ی گلرنگ نبود
 جز دل چنگ، خروشنده‌ی آهنگ نبود
 همدلان را خبر از کینه و نیرنگ نبود
 نیکی اندر به جهان مُرد ز بی داد عرب
 خنده در غنچه بیژمُرد ز بی داد عرب

قصه از دور سرافرازی ایران نکنیم
 مهر ایرج به وطن باز فروزان نکنیم
 روی بر دیده‌ی گریان دلیران نکنیم
 ننگ از کشتن مرغان غزل خوان نکنیم
 راز بیچارگی مردم ایران این است
 دفتر رنج اسیران وطن سنگین است

سینه‌ی مهر به شمشیر خسان رنگین شد
 خانه‌ی داد به سرهای جوان آزین شد
 گوش آتشکده از بانگ اذان سنگین شد
 هنر و راستی ناموران ننگین شد
 مرد پیمان شکن و دزد به بالا بنشست

بی خرد مرد حکومت شد و والا بنشست

خشم و بی دادگری شیوهی اسلامی بود
عشق با بی هنری شیوهی اسلامی بود
دزدی و پرده دری شیوهی اسلامی بود
وحشت و دریدری شیوهی اسلامی بود
شیوه‌ای پست که ننگِ بشر آزاد است
چشم آزادلان خیره به این بی داد است

تیغ تازی همه از خون جوان رنگین بود
خوی درندگی بی خردان ننگین بود
زور ویرانگر این بی‌خبران سنگین بود
زُهره از شرم ز تاراج کنان غمگین بود
به ستم تیغ فرومایه خرد مند بکشت
بی هنر سخت ببالید و هنرمند بکشت

سینه از مهر تهی گشت و ز نفرت لبریز
جام فرهنگ بخشکید و ز خفت لبریز
توده از فهم گریزان و ز غفلت لبریز
چشم جمشید شد از اشک خجالت لبریز
کو خردمند که اندیشه کند در غم ما
گره‌ای باز کند از دل پُر ماتم ما

هرچه ارزش عرب اندر نظر آورد بسوخت
خرمن داد بشر، گر گوهر آورد بسوخت
هر که از دفتر دانش خیر آورد بسوخت
آنکه از گلشن ایران هنر آورد بسوخت
جور اسلام به فرهنگ بیان نتوان کرد
آتش جهل به افسانه نهران نتوان کرد

قرنها دانش خود را به اسارت دادیم
آنچه کوشش بنمودیم به غارت دادیم
دل که از مهر بریدیم به نفرت دادیم
جزیه بر آل محمد به حقارت دادیم
وقت آنست که با گوهر خود یار شویم
پند نیکان ببذیریم و به کردار شویم

ملک ایران نسپاریم به بد بار دگر
سر فرو می‌نگذاریم به گفتار دگر
تخم دانش بنشانیم به گلزار دگر
راه بیگانه ببندیم به کردار دگر
تکیه بر عهدِ خر و زاهد و احمق نکنیم
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>

